



پیغام عشق

قسمت چهارصد و هفتاد و هشتم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۵ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۷

مرغِ جانش، موش شد، سوراخِ جو

چون شنید از گُربگان او عَرَجُوا

عَرَجُوا: عروج کنید

مرغ جان انسان همانیده همین که از گربه‌های کوچک مرگ (یعنی قضا و قدر) شنید که به بالا پیرید و او را بگیرید به جای این که از روی همانیدگی‌ها بلند شود مانند موشی شد و به دنبال سوراخی می‌گشت که در زیر همانیدگی‌ها پنهان شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۸

زان سببِ جانش وطن دید و قرار

اندرین سوراخِ دنیا موش‌وار

به همین سبب جان آسمانی‌اش در این سوراخ دنیا، یعنی سوراخِ همانیدگی‌ها، گیر کرده و مانند موش وطن و قرار گرفت. به عبارتِ دیگر هشیاریِ انسان در سوراخِ موشِ همانیدگی‌ها زندگی کرده و درد می‌کشد و نمی‌داند که ذهن جای زندگی نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۹

هم درین سوراخِ بنایی گرفت

درخورِ سوراخ، دانایی گرفت



انسان در سوراخ موش یعنی در ذهنش خانه‌های مختلف همانیدگی‌ها و پارک ذهنی را بنا کرد و در حد شایستگی آن به درک و دانایی دست یافت که چگونه همانیدگی‌های مرکزش را زیاد کرده و هر چیزی را سر جای خودش قرار دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۸۰

پیشه‌هایی که مر او را در مزید

کاندرین سوراخ کار آید، گزید

مزید: افزونی و زیادتی

انسان همانیده در این سوراخ دنیا، پیشه‌هایی را انتخاب می‌کند که سبب زیاد شدن همانیدگی‌های مرکزش می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۸۱

ز آنکه دل بر کند از بیرون شدن

بسته شد راه رهیدن از بدن

به این دلیل که انسان همانیده تنها به همانیدگی‌های مرکزش بسنده می‌کند و چون اصلاً به فکر خارج شدن از ذهن نیست؛ بنابراین راه بیرون شدن از من ذهنی و همانیدگی‌ها بر او بسته شده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۵

گفت پیغمبر که: بر رزق ای فتا

در فرو بسته‌ست و بر در قفل‌ها

فتا: همان فتی است به معنی جوان، جوانمرد



ای انسان، پیامبر فرموده است: در رزق و روزی حضور شما که از فضای یکتایی می‌آید، بسته شده و بر آن قفل‌هایی زده شده‌است. به عبارت دیگر هر همانیدگی یک قفل است و این قفل را فقط زندگی می‌تواند باز کند، اگر ما مرتب همانیدگی را فعال کنیم، در ذهن بسته شده و ما در آن زندانی می‌شویم؛ ولی اگر در این لحظه با هشیاری عدم ببینیم، می‌توانیم همانیدگی را شناسایی کرده و بیندازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۶

جنبش و آمد شد ما و اکتساب

هست مفتاحی بر آن قفل و حجاب

تلاش، جنبش، حرکت و اقدام ما یعنی تسلیم، فضاگشایی، مطالعه مولانا، جدی نگرفتن اتفاقات، عدم مقاومت و قضاوت، فکر و عمل برحسب فضای گشوده‌شده، بیرون کشیدن هشیاری حضور از همانیدگی‌ها کلید گشایش آن قفل و پرده، در زمینه رزق مادی و معنوی است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷

بی‌کلید، این در گشادن راه نیست

بی‌طلب، نان سنتِ الله نیست

بدون کلید طلب، جنبش، فضاگشایی، حرکت و حداکثر سعی و تلاش این در روزی باز نمی‌شود و روش خداوند این نیست که بدون طلب و تکاپوی بنده به او نان یعنی فضای گشوده‌شده و یا هر چیز مادی و معنوی بدهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۴۶

در مقام سنگی، آنگاهی انا؟

وقت مسکین گشتنِ توست و فنا



آیا تو با این که در مقام سنگی قرار داری یعنی مرکزت از دردها و همانیدگی‌ها پر شده‌است، مدام از فکر همانیده‌ای به فکر دیگر می‌پری و فضای بین فکرها را کاملاً می‌بندی، بی‌رحم و ظالم هستی، باز منم منم می‌زنی؟ وقت درماندگی، فنا و کوچک شدن تو نسبت به من ذهنی و همانیدگی‌ها فرا رسیده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۴۷

کبر زان جوید همیشه جاه و مال

که ز سرگین است گلخن را کمال

سرگین: فضله چهارپایان از قبیل اسب و الاغ و استر.

گلخن: آتشیخانه حمام

انسان متکبر از آن رو جویای مقام و مال است که کمال رونق آتشیخانه حمام، من ذهنی، از مدفوع تأیید، توجه، متعلقات، پول، درد و همانیدگی است. یعنی همان طور که مدفوع مایه سوخت کوره حمام‌های قدیمی بود، مقام و منصب دنیوی، درد و همانیدگی نیز، کوره تکبر انسان‌های من ذهنی را شعله‌ور و پررونق نگه می‌دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۴۸

کین دو دایه، پوست را افزون کند

شخم و لحم و کبر و نخوت آکنند

شخم: پیه، چربی

لحم: گوشت

زیرا این دو دایه یعنی مقام و مال پوست انسان من ذهنی را اضافه و سفت می‌کنند، یعنی بر شکوه ظاهری او می‌افزایند و درون او را از چربی و گوشت یعنی تکبر، خودبینی و همانیدگی پر می‌کنند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۴۹

دیده را بر لب لب نفراشتند

پوست را زان روی لب پنداشتند

این من‌های ذهنی غفلت‌زده چون به جانِ جان، حقیقتِ فضای گشوده‌شده و هشیاری حضور توجه نکردند پس خیال کردند که پوست، همانیدگی همان مغز، هشیاری خالص است. یعنی من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را به‌عنوان حقیقت انگاشتند و در نتیجه گام در راهِ هوی و هوسِ زیاد کردن همانیدگی‌ها نهادند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۰

پیشوا ابلیس بود این راه را

کو شکار آمد شبیکه جاه را

شبیکه: دام، تور صیادی

راهبر این راهِ همانش، ایجادِ من‌ذهنی و درد ابلیس بود؛ زیرا قبل از هرکس، در دام مقام گرفتار آمد و با غرور و خودخواهی خود را بهتر و بالاتر از انسان دیده، گفت: من از او بالاترم و درد ایجاد کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۱

مال، چون مارست و آن جاه اژدها

سایه مردان، زُمرّد این دو را

همانیدگی با مال مانند مار است و همانیدگی با مقام مانند اژدها بوده، خطرناک‌تر است و سایه مردان الهی، انسان‌های کامل مثل مولانا نسبت به آن دو مانند زُمرّد است، اگر به حرف‌های آن‌ها توجه کرده، عمل کنیم زُمرّد حضورِ آن‌ها من‌ذهنی ما را کور می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۲

ز آن زُمرّد، مار را دیده جَهَد

کور گردد مار و رهرو وارَهد

بر اثر زمرّد، سایه انسان‌های کاملی مثل مولانا، چشم مار، چشم من ذهنی، از حلقه درمی‌آید و کور می‌شود و رهرو یعنی انسان نجات پیدا می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۳

چون برین رَه خار بنهاد آن رئیس

هر که خَست او، گفت: لعنت بر بلیس

خَستن: زخمی کردن، مجروح نمودن

چون آن رئیس یعنی ابلیس در این راه همانیدگی‌ها خارِ درد، رنج، خشم و کینه ریخته‌است، هرکس که به‌وسیلهٔ این خارها زخمی شود فوراً می‌گوید: لعنت بر شیطان.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۴

یعنی این غم بر من از غَدِرِ وی است

غَدِر را آن مقتدا سابق پی است

غَدِر: نیرنگ، حيله

سابق‌پی: پیشقدم، شروع کننده



معنی این لعنت این ست: این غمی که من در من ذهنی دارم از نیرنگِ ابلیس است؛ برای حیل‌های من ذهنی و دردهایی که ایجاد می‌کند آن پیشوا یعنی ابلیس، پیش قدم بوده من ذهنی از او پیروی می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۵

بعد ازو، خود قرن بر قرن آمدند

جملگان بر سنت او پا زدند

قرن بر قرن: نسل به نسل

بعد از ابلیس، انسان‌ها نسل به نسل آمدند و با ایجاد درد و همانیده شدن، دست به دست همانیدگی‌ها را به ما رساندند و همگی در راه او قدم نهادند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۶

هر که بنهد سنت بد ای فتا

تا درافتد بعد او خلق از عمی

ای جوان، هر کس که سنتی ناپسند و بد ایجاد کند، تا مردم بعد او کورکورانه تابع سنت او شوند و از روی کوری به زمین بخورند.

حدیث

«وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً، فَعَلَيْهِ وَزُرُّهَا، وَوَزُرُّ مَنْ عَمِلَ بِهَا...»

«کسی که سنتی ناپسند بنهد گناه این کار بر اوست، و گناه کسی که بدان سنت عمل کند نیز بر اوست.»



[وظیفه و مسئولیت ماست تا دردها و همانیدگی‌ها را به نسل‌های بعد و فرزندان خود منتقل نکنیم، بلکه به آن‌ها یاد بدهیم که باورها و دردها جسم هستند و نمی‌توانند در مرکز قرار بگیرند].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۷

جمع گردد بر وی آن جمله بَرّه

کو سری بودست و ایشان دُم غزه

دُم غزه: بیخ دُم و سرین

گناه همه آن گمراهی‌ها به گردن آن کسی است که آن سنت ناپسند را نهاده است؛ زیرا او به منزله سر است و تابعان او به منزله دُم.

[اما با پیروی کردن از ابلیس درد و همانیدگی ایجاد کرده با انتقال آن‌ها به فرزندان مان همان تسلسل را ادامه می‌دهیم و آن‌ها به جای این که از جنس زندگی و هشیاری حضور بشوند از جنس دردهای من‌ذهنی می‌شوند و همان درد را به فرزندان خود انتقال می‌دهند؛ این سلسله انتقال درد ادامه خواهد داشت تا وقتی که با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها این تسلسل ایجاد درد و همانیدگی را قطع کنیم].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۸

لیک آدم چارق و آن پوستین

پیش می‌آورد که هستم ز طین

طین: گل



حضرت آدم یا هر انسانی که برای اولین بار به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شد، از همان اول، چارق و پوستینش را نزدیک می‌آورد، یعنی جسمش که از مواد شیمیایی درست شده را نگاه می‌کرد که من از گل آفریده شده‌ام و اکنون به درجه‌ای به خدا زنده شده‌ام.

[ما باید با فضاگشایی به خودمان نگاه کنیم، ببینیم زمانی که با برنامه گنج‌حضور و مولانا آشنا شدیم چه وضعیتی و چقدر درد داشتیم و اکنون به درجه‌ای به هشیاری حضور و خدا زنده شده‌ایم].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۹

چون آياز آن چارقش مَورُود بود

لاجرَم او عاقبت محمود بود

از آن‌رو که آياز مرتب از چارقش بازديد می‌کرد، ناگزير او تبديل به سلطان محمود، یعنی تبديل به خدا شد.

با تشکر:

سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۵ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۰

هستِ مطلق، کارسازِ نیستی ست

کارگاهِ هست‌کن جز نیست چیست؟

هست‌کن: هست کننده، هستی دهنده

خداوند که هستی مطلق و هشیاری خالص است کارسازنده نیستی است. یعنی انسان‌هایی که با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها مرکز را عدم کرده و نسبت به من‌ذهنی فنا شده‌اند، در مرکزشان برای خداوند کارگاهی درست کرده و می‌توانند هستی‌ساز و به‌وجودآورنده شوند و در بیرون نیز ساختارهای نیک بیافرینند. کارگاه هستی‌بخشی خداوند، جز نیستی، عدم و واهمانش چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۱

بر نوشته هیچ بنویسد کسی؟

یا نهاله کارْد اندر مَغْرِسی

نهاله: درخت نوکاشته، نهال

مَغْرِس: قلمستان، محل کاشتن نهال

برای مثال، آیا کسی روی کاغذ نوشته‌شده چیزی می‌نویسد؟ مسلماً نمی‌نویسد یا کسی در جایی که قبلاً درختی کاشته شده روی آن درخت دیگری می‌کارد؟ مسلماً نمی‌کارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۲



کاغذی جوید که آن بنوشته نیست

تخم کارد موضعی که کشته نیست

بلکه نویسنده نامه کاغذی را طلب می‌کند که روی آن چیزی نوشته نشده باشد و کشاورز در جایی تخم می‌کارد که چیزی در آن کشت نشده باشد. [وقتی مرکز ما انباشته از همانیدگی باشد، خداوند نمی‌تواند در آن چیزی بکارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۳

تو برادر موضع ناکشته باش

کاغذ اسپید نابنوشته باش

ای انسان، تو باید مانند زمین کاشته‌نشده و کاغذ سفید نانوشته باشی. یعنی این همانیدگی‌ها را که خودت کاشته‌ای و نوشته‌ای در بیاوری و دور بیندازی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۴

تا مُشَرَّف گردی از نون وَالْقَلَم

تا بکارد در تو تخم، آن دُوَالِکَرَم

دُوَالِکَرَم: صاحب کَرَم و بخشش، منظور حضرت پروردگار است.

تا به واسطه «نون وَالْقَلَم»، سوگند به قلم و آن چه می‌نگارد، شرافت یابی و تا خداوند بخشنده در قلب تو تخم محبت بکارد. [«نون» در این جا نماد خمیدن و تسلیم شدن است. یعنی تا از طریق فضاگشایی و تسلیم، خداوند با قلم صُنْعش بتواند در مرکز تو بنویسد، در مرکز تو تخمی بکارد، و تو بزرگی پیدا کنی.]

قرآن کریم، سوره قلم (۶۸)، آیه ۱



«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»

«نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۵

خود ازین پالوده نالیسیده گیر

مطبخی که دیده‌یی، نادیده گیر

لذا ید دنیوی، لذت خوشایند همانیدگی‌ها، را نچشیده فرض کن. یعنی افکار لذت‌جویی و شهوت‌رانی با همانیدگی‌هایت را از ذهنت بیرون کن و آشپزخانه دنیا را که دیده‌ای نادیده بگیر.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۶

زان کز این پالوده مستی‌ها بود

پوستین و چارق از یادت رود

زیرا بر اثر خوردن آن‌ها مستی‌هایی بر تو عارض می‌شود که مرکزت همانیده می‌شود و در نتیجه، پوستین و چارقت را فراموش خواهی کرد. یعنی فراموش می‌کنی چه کسی بوده‌ای، و چه میزان درد و غم ایجاد کرده بودی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۷

چون درآید نزع و مرگ، آهی کنی

ذکر دلق و چارق آن گاهی کنی

نزع: کندن، جان کندن



همین که موقع جان کندن و مردن فرامی‌رسد. از روی حسرت و تأسف آهی می‌کشی و آن‌گاه به یاد پوستین و چارقت خواهی افتاد، یعنی متوجه می‌شوی که تو یک هشیاری خداگونه بودی که این هشیاری همیشه در اختیارت بوده است. خداوند می‌خواست در جسم تو به خودش زنده شود اما حیف، که تو غفلت کردی، من‌ذهنی و درد ایجاد کردی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۸

تا نمانی غرق موج زشتی ای

که نباشد از پناهی پستی ای

تا وقتی که غرق امواج زشت همانیدگی‌ها نشوی و از پشت و پناه خداوند بی‌نصیب نمانی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶۹

یاد ناری از سفینه راستین

نگری در چارُق و در پوستین

اگر با چیزهای این جهانی همانیده شوی از سفینه راستین که فضای یکتایی ست غافل می‌شوی و هیچ موقع هم به چارق و پوستین نگاه نمی‌کنی. [یعنی قدرشناس و شاکر این نیستی که خداوند می‌خواهد به بی‌نهایت و ابدیت خودش در تو زنده شود در حالی که جسم بوده‌ای و چقدر درد داشته‌ای.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۷۰

چون که درمانی به غرقاب فنا

پس ظَلَمنا ورد سازی بر ولا

غرقاب: گرداب



و چون در گرداب دردها و همانیدگی‌ها گرفتار آیی. در آن هنگام پی‌درپی می‌گویی: «بر خود ستم کردیم.»

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم [فرستی را از دست داده‌ایم] و اگر ما را نیامرزی [اگر به ما کمک نکنی که

همانیدگی‌ها را بریزیم] و بر ما رحمت نیآوری از زیان‌دیدگان خواهیم بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۷۱

دیو گوید: بنگرید این خام را

سر بُرید این مرغ بی‌هنگام را

در این حال همان شیطانی که پیش‌قدم و پیش‌نماز بوده و انسان را به این راه کشانده با تمسخر می‌گوید: «به این آدم

خام نگاه کنید که هنگام مرگ قیل و قالِ توبه و ندامت راه انداخته است.» این سخنان ابلیس، خروس بی‌محلی‌ست که

باید آن را سر ببرید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۷۲

دُور این خصلت ز فرهنگِ ایاز

که پدید آید نمازش بی‌نماز

این خوی و خصلت از فرهیختگی و فرهنگِ ایاز، به‌طور کلی یعنی انسان‌ها، به‌دور است که دنباله‌روی ابلیس باشد و

ابلیس او را مسخره کند؛ نمازش نماز حقیقی، و عبادتش با فضاگشایی همراه نباشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۷۳



او خروسی آسمان بوده ز پیش

نعره‌های او همه در وقت خویش

چنین بنده‌ای با فرهنگ و سبک زندگی ایاز که دائماً در فضای گشوده‌شده پوستین و چارق را می‌بیند از اول خروس آسمانی بوده و همه بانگ‌های خود، نعره‌های زندگی‌بخش، را به‌موقع، یعنی در این لحظه سر می‌داده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۴

کاروان‌ها بی نوا وین میوه‌ها

پخته می‌ریزد، چه سحرست ای خدا؟

شگفتا، خدایا این دیگر چه سحری است؟ کاروان‌های بشریت در صحرای خشک و بی‌آب و علف اوهام و خیالات من‌ذهنی سرگشته و حیران می‌روند. درحالی‌که میوه‌های رسیده و خوشگوار آگاهی از درخت وجود انسان‌های کامل [همچون مولانا] فرومی‌ریزد و کسی نیست که کام دل خود را از آن آموزه‌ها، شیرین و شادمان کند و به آن‌ها متعهد شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۵

سیب پوسیده همی‌چیدند خلق

درهم افتاده به یغما خشک‌خلق

این مردمان سرگشته با مرکز همانیده، سیب‌های پوسیده دردها را با حرص و ولع می‌چیدند و از دست یکدیگر غارت می‌کردند. درحالی‌که حلقشان خشک و تشنه آب زندگی بود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۶

گفته هر برگ و شکوفه آن غصون



دَمَ به دَمَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ

غُصُون: جمع غُصْن به معنی شاخه

هر برگ و شکوفه آن شاخه‌ها از روی تأسف، دم‌به‌دم می‌گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند. [یعنی هر انسانی که به خدا زنده می‌شود و این ابیات و آموزه‌های بیدارکننده را پخش می‌کند، می‌بیند که مردم آن‌ها را نمی‌شنوند، عمل نمی‌کنند و در نتیجه درد می‌کشند؛] با خود می‌گوید: «ای کاش مردم می‌دانستند.» که این چه میوه و داروی شفابخشی است.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۲۶

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ»

«گفته شد: به بهشت [یکتایی] درآی. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۷

بانگ می‌آمد ز سوی هر درخت

سوی ما آید خلقِ شوربخت

از جانب هر درخت پرباری مثل مولانا ندا می‌آمد که ای مردم نگویند بخت که من ذهنی دارید به طرف ما بیاید که با مرکز عدم به زندگی وصل شده‌ایم، پیغام‌های ایزدی را آورده و می‌خواهیم به شما کمک کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۸

بانگ می‌آمد ز غیرت بر شجر

چشمشان بستیم کلاً لا وزر

وزر: پناهگاه، کوه بلند



از غیرت حق به آن اولیاء ندا می‌رسید: که خودت را ناراحت نکن، ما چشمان من‌های ذهنی را فرو بسته‌ایم، حَقّاً که برای اینان پناهگاهی نیست. تا زمانی که آن‌ها مرکز همانیده دارند و می‌خواهند از سوها، رنگ‌ها و همانیدگی‌ها، پناهگاهی پیدا کنند، غیرت زندگی اجازه نمی‌دهد به پناهگاه امن یکتایی وارد شوند و این درد است که آن‌ها را از خواب ذهن بیدار می‌کند.

قرآن کریم، سوره قیامت (۷۵)، آیه ۱۱

«كَلَّا لَا وَزَرَ.»

«هرگز (در روز رستاخیز جز بارگاه حق) پناهگاهی نیست.»

با تشکر:

سمانه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

